



قصیده لنگریه

اسماعیل هنر، بزرگترین پسر ابوالحسن یغمای جندقی، شاعر معروف قرن 13 هجری، از شاعران نامدار است.

هنر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مرثیه کار کرده، البته دیوان او که به خط خودش اکنون در کتابخانه مجلس است به چاپ نرسیده است.

از قصاید معروف اسماعیل هنر قصیده لنگریه است که در ستایش مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اع، سروده شده. هنر با مطالعه آثار مرحوم کرمانی اع، غریبانه ارادتمند وی شده بود. و وقتی نامه ای از خور بیابانک به کرمان فرستاده بود و تمنای ملاقات داشت، مرحوم حاج محمد کریم خان اع در جواب هنر نوشته که عمّا قریب در مقامی مقدس یکدیگر را خواهیم دید. و هر دو پس از چند ماه فاصله از جهان رفته اند. در سال 1288 هجری قمری.

در ادامه این وبسایت را، به قصیده لنگریه مرحوم هنر آذین میکنیم.

نکته: لنگر دهکده ای در حوالی کرمان است که مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اع بیشتر اوقات سال را در آنجا سکنی میگزیدند.

سوی کرمان پوی و فیض نوح دعوت گر نگر _ _ _
لنگر اندر بحر دیدی بحر در لنگر نگر

لنگر عمّان رها کن لنگر کرمان بجوی _ _ _
هان و هان منگر در آن لنگر در این لنگر نگر

نسبتی دارد مران لنگر بدین لنگر ولی

نسبت آن با خزف چون نسبت

-- -- --
گوهر نگر

آهنین لنگر ببار شور دریا دیده ای

این گلین لنگر که شیرین بحرش

-- -- --
اندر بر نگر

عین نوح و بحر و کشتی، اصل طوفان و نجات

دیدن ار خواهی در آن دریای پهناور

-- -- --
نگر

از ره صورت به معنی پوی و، زان جا نیز پای

بر ببالانه وز آن بالا به

-- -- --
بالا تر نگر

بحر طوفانی و، کیهان غرقه و، عالم خراب

نوح خوش آسوده، اهل آرام کشتی

-- -- --
در نگر

وقت بسم الله مجری ها و مرسی ها ز موج

شورش طوفان چرخ آویز کوه او

-- -- --
بر نگر

از قفای لطمه بعداً لقوم الظالمین

خلق را در موج حق القول پا

-- -- --
تا سر نگر

هرکه ارکب لا تکن را از ساوی جای جست

در تکاب ورطه لا عاصمش

-- -- --
مضطر نگر

گاه غیض الماء قول قیل یا ارض ابلعی

بر بامر قد قضا از استوت

-- -- --
معبر نگر

نوح را از ربّ انزلنی مبارک منزلی

بر سر جودی ز خیر

-- -- --
المنزلین داور نگر

نوح و اصحاب سفینه، قوم و طوفان و هلاک

هرچه گفتم رمزی اندر راز آن

-- -- --
مضمّر نگر

نوح پیغمبر، سفینه آل و، اصحاب اهل دین

بغض غرق و، امن حبّ آل

-- -- --
پیغمبر نگر

بر حدیث من تمسک قد نجا بگمار هوش

در کلام من تخلف قد غرق

-- -- --
اندر نگر

ناخدای آن سفینه پاک را بعد از رسول

والی حق و خلیفه داد و دین

-- -- --
پرور نگر

با خلیفه یار شو، عون ولی	-- -- --	در سفینه دست زن لطف خدا با مرد بین
	یاور نگر	
آن خلیفه راستین را پشتبان	-- -- --	مصطفی شهر است و حیدر باب و در هر باب باز
	در نگر	
داوری چشم آر و عیب دیده	-- -- --	گر تو مستخلف دو بینی با خلیفه از حول
	اعور نگر	
جلوه وجه الله اندر آینه	-- -- --	فهم ذات و دید وجه حق نیاید در قیاس
	مظهر نگر	
جبهه فرخ رخ صدر	-- -- --	مظهر آن جلوه و آئینه آن نور را
	الهی فر نگر	
هرچه جز آثار او بینی	-- -- --	صدر ابراهیم انساب کریم النفس آنک
	بت آزر نگر	
همچو شمشیر امیر المؤمنین	-- -- --	حجت حقیق به نصر دین فخر المرسلین
	حیدر نگر	
هرچه الا گفت او مجعول بهتان	-- -- --	هرچه غیر از علم او مجهول لا یعنی شمار
	گر نگر	
او کلیم و کلک او ثعبان سحر	-- -- --	خضم اگر فرعون و مجعولات او آلات سحر
	او بر نگر	
نوالفقار مرتضی بر تارک	-- -- --	تیغ قول قاطعش بر فرق اعدای جحود
	عنتر نگر	
منکر تحقیق او را بی گنه	-- -- --	جاحد تصدیق او را بی سخن زندیق گوی
	کافر نگر	
یک ورق محکم تر از صد سدّ	-- -- --	در ره یاجوج کفر منکران از دفترش
	اسکندر نگر	
چشمه تسنیم اعطینا لک	-- -- --	در بهشتی بزمش از نوشین بیان فیض زای
	الکوثر نگر	
فره یزدانی استیلاش بر	-- -- --	خواهی ار ادراک الرحمن بالعرش استوی
	کشور نگر	

داغ او چون حلقه ماه نو اندر باختر

-- -- --
خاور نگر

مهر او چون مهره خورشید در

صیت او چون سهم شه در نوبه و ترتر ببین

-- -- --
کالنجر نگر

مهر او چون شعر من درکات و

هم نشان از نعل او بر جبهه خاقان و رای

-- -- --
قیصر نگر

هم غبار از قصر او در دیده

دیدن ار خواهی عروج احمد مرسل به عرش

-- -- --
منبر نگر

در سعود سعد او بر عرشه

در رخس صد عالم معنی به یک صورت ببین

-- -- --
پیکر نگر

از وجودش صد جهان جان به یک

چشم خود بین نه بهم، چشم خدا بین کن فراز

-- -- --
دیگر نگر

اندر او تا دیگران با دیده

چند ژاژ بو مسیلم، راز از احمد سرای

-- -- --
جعفر نگر

چند رای بو حنیفه، فتوی

در یکی اندام صد مقداد و صد عمّار بین

-- -- --
بوذر نگر

در یکی دستار صد سلمان و صد

در به مشتی استخوان هفتاد کیهان جان و دل

-- -- --
فر نگر

در خرابی خاکدان صد گنج فال و

ردّ او چون کیش باطل، دین لن یقبل شناس

-- -- --
یغفر نگر

کین او چون شرک یزدان زنب لا

بندگان پرور خداوندا مرا بر آستان

-- -- --
ره کمتر نگر

در شمار دوستان از خاک

نی یکی از دوستانم بل سگی از آستان

-- -- --
شیر نر نگر

گرگ مستی هام ازین در همچو

روی اندر مهر خورشید تو دارم زره وار

-- -- --
روشنگر نگر

زره را رخ نا گزر در مهر

بارک الله عزّ باب و	-- --	با ولایت زادم از مام و پدر وه وه مرا
		عصمت مادر نگر
بر سرم از طوق	-- --	گردن از افسار آن خر بندگانم رسته بین
		خویشتن افسر نگر
فاش و پنهان سوی من با چشم سرّ و	-- --	چون خود از دوران نزدیکم نه نزدیکان دور
		سر نگر
چون اویس اندر قرن با غیب در	-- --	حاضر و غایب هنر چون از ثنا گویان تست
		محضر نگر
این وصیت مر مرا از	-- --	شاعری نبود شعارم خاصه در مدحتگری
		باب دانشور نگر
انوری وش نی ثنا سنج ملک	-- --	همچو خاقانیم نی مداح شروانشاه دان
		سنجر نگر
یا چو بهمان در بر طغر لتکین	-- --	چون فلان نه در برالب ارسلان دستان بکش
		چنبر نگر
نی ز این و آنم اندر بند سیم	-- --	نه زمیر و شاهم اندر طمع فروجاه بین
		و زر نگر
دولت دارائیم بی گنج و بی	-- --	در قناعت کرده ام رو وز مناعت های فقر
		لشکر نگر
چرخ و کیهان کم ز مستی خاک و	-- --	در به چشم همتم از دولت ارشاد تو
		خاکستر نگر
نی مرا در قعر چه نی در دم	-- --	مال و جاه اندر ره دین چون همی ماراست جان
		اژدر نگر
هر ستایش را به وصف خود همی در	-- --	مر ستایش را به ذاتت من نیم درخور ولیک
		خور نگر
ماکیان را نیروی پرواز بال	-- --	قدر تو عرشی و مرغم ماکیان تا سقف بام
		و پر نگر
ورنه از اعشی و شعرایم به شعر	-- --	شعر اگر شعری ندارد سعر عشری از شعیر
		اشعر نگر

مطلع این خوش چکامه نغز را از گفت من
و بر نگر

هاتفی شش سال از این پیشم به خواب از غیب گفت
دعوت گر نگر

خود شنید ستم که یارانش بیابان برده اند
پرور نگر

من خود اینک نیز زیور بستمش از مدح تو
بازیگر نگر

گوهرین بگریست بی شوهر به مهرش خطبه کن
شوهر نگر

تا ظهور دین قائم شادمان و شادپای
خویش را کیفر نگر

بر سر و پا دوستان را گنج پاش و تاج نه
خنجر نگر
